



۲۰۱۶/۰۲/۰۹



پوهاند محمد حسن کاکړ

اندر باب نوشته های آقایان ع. رحمن زمانی و اعظم سیستانی



پوهاند محمد حسن کاکړ

۲۰۱۶

مترجم

س. هـ.

فهرست مطالب

مقدمه

بخش نخست

- در مورد نوشته بناغلی زمانی
- بیان حیرت انگیز ذهنی دیگری از بناغلی زمانی
- ارتباط با برتانوی ها
- چند لغزش مهم شاه امان الله
- آخرین لویه جرگه شاه امان الله
- تبلیغات و بغاوت های ضد پادشاه
- بغاوت شنواری ها
- حبیب الله در کوهدامن نا آرام و سید حسین در کوهستان نا قرار
- هجوم حبیب الله بر کابل
- استحكامات شهر کابل و استعفی ناگهانی پادشاه
- شاه امان الله و حکمرانی ده ساله اش
- تشنگی و عشق مفرط با تاریخ دوره امانی

بخش دوم

در مورد نوشته های شاغلی سیستانی

یادداشت ها

مقدمه

نوشته‌ی هذا به جواب آن نوشته‌های کوتاه بناغلی زمانی تحریر گردیده است که در مورد رساله‌ی کوچک و قبلاً چاپ شده‌ی من «نگاه جدیدی به حکمروائی شاه امان الله» نگاشته است. وی به دغم خود می‌خواهد نشان بدهد که این رساله تا اندازه‌ی زیادی به اساس نوشته‌های شیخ محبوب علی سکرتر سفارت هند برتانوی در کابل و استخبارات برتانوی تهیه شده است که علت ناکامی شاه امان الله را به افغان‌ها نسبت می‌دهد نه برتانوی‌ها. به این ترتیب وی اینرا هم ذکر می‌نماید که این نوشته یعنی «سقوط امان الله» از منشی علی احمد نبوده و او نه تنها که منشی شاه امان الله نبود بلکه صاحب معلومات دقیق نیز نبوده است.

این بار من تمام آن آثاری را که نویسندگان آنوقت در مورد شاه امان الله نشر کرده بودند به دقت زیاد خواندم. یک استاد مدرس با دادن لکچرها و سؤالات انتقادی محصلان متوجه نکات جدید، مفکوره‌ها و بصیرت‌ها می‌گردد، من هم با مطالعه آثار فوق متوجه فکرهای جدید و بصیرت‌های نوین گردیدم، و یک بار دیگر به این فکر شدم که مطالعه دقیق و انتقادی، باوجود زحمت آن ثمره خوب هم دارد که متضمن راه یابی به بصیرت‌ها و فکرهای نو می‌باشد. به هر حال، من با این مطالعه خود به چنان نکات جدیدی در مورد حکمروائی شاه امان الله متوجه گردیده‌ام که نه تنها به تأیید رساله‌ی من در مورد شاه امان الله است، بلکه دارای نکات و بصیرت‌هاییست که کسی تا به حال متوجه آنها نگردیده بود. تمام این موضوع را من در متن به تفصیل بیان نموده‌ام ولی در اینجا تنها فشرده آنرا ارائه می‌نمایم، آنهم در مورد نکات مهم آن.

— روانشاد منشی علی احمد محرر اوراق و یا نوشته‌های سقوط امان الله می‌باشد نه محبوب علی. محترم مهدی شالیزی برادر زاده منشی علی احمد، استاد سابقه‌ی حربی پوهنتون و فعلاً باشنده‌ی سویس می‌گوید که کاکایش در تمام حکمروائی پادشاه، منشی او بود. او می‌گوید که کاکایش یک عالم دینی بوده به شعر و ادب علاقه داشت و یک نوشته خطی به نام «تاریخ غزنه» نیز دارد که در «افغانستان در پنج قرن اخیر» اثر روانشاد فرهنگ از آن یاد گردیده است. زمانی که شاه امان الله به نیت گرفتن دوباره کابل از کندهار به غزنی رسید، منشی علی احمد هم همراهش بود. درین وقت سفارت هند برتانوی در کابل مسدود و محبوب علی افغانستان را ترک کرده بود. پس برایش ناممکن بود در نوشته‌ای به نام «سقوط شاه امان الله» وقایع سفر پادشاه را به غزنی به صورت دقیق و شرح بیان نموده باشد.

— من همچنان در رساله موجود تثبیت نموده‌ام که سرنگونی حکمرانی شاه امان الله نتیجه توطئه‌ها و دسایس برتانوی نیست. علاوه‌ی اینکه خود امان الله نیز برتانوی‌ها را درین مورد تبرئه کرده و اینطور گفته است که ملایان، بدون اینکه کسی پولی برای شان داده باشد، مخالفتش را کرده اند. اما اینکه شاه شکار توطئه‌های برتانوی‌ها شده باشد، صرف یک افسانه قوی است. حال وقت آن است تا کسی این افسانه را از واقعیت‌های تاریخی جدا نماید. من این موضوع را برخلاف آنچه قبلاً به صورت خلاصه گفته بودم درین رساله به طوالت ارزیابی نموده‌ام. منظورم این است تا واقعیت تاریخی به خواننده بیان گردد و آنها به این هم ملتفت گردانیده شوند که وقتی مردم می‌شورند، قوت و دینامیزم آن از هر دینامیزم دیگر نیرومندتر می‌گردد و حادثات محیرالعقول و باور ناکردنی را به بار می‌آورند و حتی مسیر تاریخ دگرگون می‌گردد، که رویداد عصر شاه امان الله همین بود.

– منبع مشکلات شاه امان الله قسمت های تحریک کننده اصلاحاتش گرفته تا شخصیت ذاتی او، زورمندی او، اوتوکراسی و اصلاحات دور دوم او بود. بخصوص مجبور گردانیدن زن و مرد کابل برای عوض کردن طرز زندگانی عنعنوی شان به طرز زندگانی اروپائی، آنهم دفعتاً و به امر حکومتی. در نتیجه، مردم از او بیگانه، رهبران مذهبی با او مخالف و مأمورین خودش به او بی علاقه گردیده، او تنها ماند. درین حالت وی حتی به مأمورین خود اعتماد کرده نمی توانست. او در یک حالت بحرانی دچار خوفِ زندگی خویش گردید. همچنان وی با وجود ترتیبات دفاعی مستحکم و حکومت مستقر در کابل، به اثر شکست دراماتیک یک واحد کوچک اردوی خود از پادشاهی دست کشید. اینجا بود که فرصت برای تصرف تخت کابل به یک دهاتی بیسواد، راهزن ولی با جرأت میسر گردید که آنرا حتی با داشتن یک اردوی بزرگ هم به دست آورده نمی توانست:

– این نوشته برای بیان تمام وقایع حکمروائی شاه امان الله اختصاص داده نشده است. تنها عواملی در آن گنجانیده شده که شاه امان الله توسط پروگرام های اصلاحی خارق العاده خود نظام مستحکمی را که نیکه اش، امیر عبدالرحمن خان بنیاد گذاشته بود، از دست داد و به اثر همین ناکامی اش یک فصل جدید جنگ های داخلی باز گردید. قسمت کوچک این نوشته در مورد آن بیانات نادرست بناغلی سیستانی است که وقتاً فوقتاً در باره افغانستان معاصر ابراز داشته و تحت تأثیر نوشته های زمانی، از ذهن چنگیز مابانه خود به هموطنان احکامی صادر و از آنها خواسته است تا رساله مرا در مورد شاه امان الله نخوانند. من مجبور گردیدم تا در قبال این دو نوشته غرض آلود و نادرست که از آن نمایشی را بر پا کردند، نوشته هدا را پیش کش نمایم. که در آن موضوعات اصلی و مربوط به افغانستان را در پرتو تاریخ بیان نموده و از دادن ماهیت شخصی به آن اجتناب نموده ام.

– دوره شاه امان الله، هنوز هم تأریخی نشده و به سردی نگرائیده است. تا هنوز هم ذهنیت عامه و وقایع تأریخی از هم فاصله دارند. من درین نوشته کوتاه سعی ورزیده ام که وقایع تأریخی را از سلطه ذهنیت های پارتیزانی و نادرست در امان نگه داشته و آنها را به اساس آثار همان عصر بنویسم و طبق معمول، احساسات شخصی را در آن دخیل نسازم. از آثار جا بجا یاد آوری نموده ام ولی ذکر نخست شانرا به تفصیل در لست و تکراراً آنها را به طور خلص در متن آورده ام.

من این رساله را نیز مثل آن دیگر، با در نظر داشت علاقه مندان تاریخ و محصلان پوهنتونی ارقام کردم تا باشد مطالعه آن برای شان مفید واقع گردد.

از برادر محترم نسیم سلیمی امتنان دارم که با وجود مصروفیت های بیشمار به تایپ نمودن این نوشته مبادرت ورزید. وی حتی قبل برین یک اثر دیگر من «تاریخ سیاسی و دیپلماتیک افغانستان» را از انگلیسی به پښتو ترجمه نموده است. این اثر به زودی از طرف «د علامه رشاد خیرندویه تولنه» انتشار خواهد یافت.

محمد حسن کاکړ

اکتوبر، ۲۰۱۵

اندر باب نوشته های شاغلی زمانی و شاغلی سیستانی

بخش نخست

در مورد نوشته شاغلی زمانی

شاغلی **عبدالرحمن زمانی** در مورد رساله کوچک من «نظری به حکمروائی شاه امان الله» نوشته ای را در وبسایت افغان جرمن، هم به پشتو و هم به دری در شش بخش به شکل اعلان گونه به نشر رسانده است. منظورش از این عمل آن است تا نشان بدهد که رساله کوچک من به اساس راپور های یک ایجنت استخباراتی انگلیس بنا یافته، نه به رویت یادداشت های منشی علی احمد که منشی ئی شاه امان الله بود و آنرا زیر نام «سقوط امان الله» نگاشته است. به این ترتیب شاغلی زمانی آنرا " سرچشمه تخریبات انگلیس در مقابل شاه امان الله" بروز میدهد و می گوید که " مهمترین مآخذ، کتاب داکتر صاحب کاکر بوده..." ، آنرا معتبر تر از هر مآخذ دیگر میدانند. به این معنی که به علت استفاده وسیع از این منبع، این رساله من انعکاسی است از نظریات حکومت هند برتانوی.

اولاً این بیان او تحریف واقعیت است. در جمله ۱۴۶ مآخذ رساله من ۳۳ آن از تأریخپوه میر غلام محمد غبار، ۲۹ آن از لودویک ادمک، ۲۱ آن از شاه امان الله به نام حاکمیت قانون، ۲۱ آن از منشی علی احمد و ۱۴ آن از تأریخپوه فیض محمد و باقی از دیگران اند. به این ترتیب برخلاف ادعای شاغلی **عبدالرحمن زمانی**، " معتبر ترین" و یا "مهمترین" مآخذ رساله من نمی باشد. مهمتر اینکه برخلاف بیانات **عبدالرحمن زمانی**، نوشته ای به نام «سقوط امان الله» راپوری از ایجنت برتانوی و یا استخبارات آن نیست. اولاً وی این نویسنده یعنی شیخ محبوب علی را هم ایجنت (Agent) و هم سکرتر سفارت هند برتانوی معرفی می نماید، در حالیکه سکرتر ها و ایجنت ها در ادوار متفاوت در خدمت هند برتانوی بودند. یک مسلمان هندی به عنوان ایجنت از سال ۱۸۸۰ تا پادشاهی امان الله تنها در ظرفیت یک خبر چین و بعداً سکرتر و یا منشی از وقتی که هند برتانوی سفارت خود را در افغانستان تأسیس نمود، در آن مأموریت داشت. این را هم باید خاطر نشان ساخت که بعضی ازین ها با افغانستان و بالخاصه با خانواده حاکم غمشریکی داشتند. در عصر امیر عبدالرحمن خان این ایجنت ها همچنان مؤظف بودند تا برای او هم راپور تهیه نمایند. اولین ایجنت آنها قاضی عبدالقادر یوسفزی، قبلاً به حیث مشاور ارشد امیر شیرعلی خان ایفای وظیفه نموده و در اصلاحات وی سهم فعال و مهمی داشته است. برتانوی ها مجبور بودند تا کسانی را ولو مخالف، ولی صاحب معلومات دقیق، استخدام نمایند. آنها بعد از جنگ دوم افغان-انگلیس، به علت مخالفت شدید افغان ها، نمی توانستند کس دیگری را بفرستند. حتی همین شیخ محبوب علی نیز که به نام سکرتر در سفارت هند برتانوی در کابل ایفای وظیفه می نمود با خانواده شاه امان الله نزدیکی داشت.

این احساس وی زمانی نمایان گردید که معین السلطنه، جا نشین شاه امان الله، بعد از سه روز پادشاهی با یک طیاره انگلیسی از ارگ عازم پشاور بود. عزیز هندی در کتابی به نام «زوال غازی امان الله» مشاهداتش را از آنروز چنین ثبت نموده است: "وقتی معین السلطنه از دروازه جلوی ارگ قدم بیرون نهاد، از فرط تأثر بیهوش گردید ... و برگشت ... دروازه ارگ را در آغوش کشید و بسیار گریست. زمانی که به میدان هوایی رسید، چشمانش هنوز از اشک پر بود. در اینجا اعضای سفارت به حالت خیلی غمگین ایستاده بودند، بدون شک که صحنه ای بود زیاد درد آلود...

حالت شیخ محمد علی اکهی سکرتر هندوستانی سفارت برتانوی چنان بود که از گریستن زیاد، بغض گلویش را گرفت. زمانی که تصادفاً او را دیدم، از وی جویای این همه تأثر گردیدم. او برایم گفت که: "و تو نمیدانی که سلاله امانی به پایان رسید و توأمأ آرزو های مسلمانان صوبه سرحد نیز بر باد گردید؟ اگر تأثیرات دوره امانی در هر جایی که بود یا نبود مگر اقلأ برای بیدار نمودن مردم صوبه سرحد بسیار مفید بود. ما می توانستیم این امید را داشته باشیم که نسبت به صوبه های دیگر هندوستان زود تر آزاد شویم."^(۱) عزیز هندی اصلاً نویسنده پشتون تبار و از ساکنین هند بود. او با تمام خانواده اش تا به آخر حکمرانی شاه امان الله در کابل مسکن گزین، در قطعه نمونه کفتان، سخت طرفدار پادشاه، انسان واقع بین و از اوضاع افغانستان آنوقت کاملاً با خبر بود. وی در زمان امیر حبیب الله کلکانی برای مدت کوتاهی بندی گردید.

محبوب علی شاید در اصل از پشتون های بنگیش یا ورکزی و یا کُرم باشد. به روایتی، یکی از پسرانش که بسیار فرتوت گردیده بود، در وقت جهاد افغانی بعضی رهبران جهادی را در منزل مجللش در نزدیکی های پشاور دعوت نمود.

نگارنده «سقوط شاه امان الله» به اساس دلایل و شواهد، منشی علی احمد (مومند شالیزی) است نه محبوب علی. به روایت محترم داوود ملکیار، وی در میان مردم خود یعنی مومند های قریه شالیز به نام "منشی صاحب" یاد می شد و در کودکی او را دیده بود. در آنوقت وی از هردو چشم نا بینا بود. خانواده های ملکیار و منشی در غزنی شهرت فراوان دارند. مومند ها در قرن پانزدهم از محلی به نام "مرغه" در کندهار به غزنی رفته و بعد در مناطق کنونی شان از کامه گرفته تا پشاور متوطن و تعدادی در همان غزنی مسکن گزیدند.

اینکه شادروان علی احمد (شالیزی) در تمام دوره شاه امان الله منشی او بود، توسط محترم ارکان حرب مهدی شالیزی به شکل زیر تأیید می گردد. او که در افغانستان استاد حربی پوهنتون بود، برادر زاده منشی علی احمد بوده و فعلاً مقیم سویس می باشد. آنها چند برادر بودند که یکی از آنها شادروان عبدالستار شالیزی، یکی از شخصیت های با تحصیلات عالی بود که در شاهی مشروطه وزیر داخله گردید.

منشی علی احمد هم یک شخص عادی نه، بلکه یک شخص با فهم و مهم بود. وی اثری به نام "تاریخ غزنه" هم دارد که در عصر صدراعظم محمد هاشم خان از چاپ ماند. میر محمد صدیق فرهنگ آنرا از برادر خود شادروان رشتیا بدست آورده و در صفحه ۴۰۲ اثر خویش از آن چنین یاد می نماید: "تاریخ خصوصی غزنین، تألیف علی احمد بن فقیر احمد، ساکن شالیز غزنین، نسخه قلمی متعلق به س. ق. رشتیا." شالیزی این را هم می گوید که عمش با علما و ادیبان نشست و برخواستی داشته و "دسترسی کامل به مطالعه و بعضاً آثار "شاعران کلاسیک" از قبیل رودکی، جلال الدین بلخی، حافظ شیرازی و سعدی و بیدل داشت". علاوه برین منشی علی احمد "در امور دینی و مذهبی وارد و بسیاری را رهنمایی میکرد." این نوشته بناغلی مهدی شالیزی از طرف بناغلی داود ملکیار بدستم رسیده که من از هردو متشکرم.

^۱ عزیز هندی، زوال غازی امان الله، ترجمه از اردو، فرهاد ظریفی، ناشر دافغانستان د علومو اکادمی، پشاور، ۱۳۸۱/۲۰۰۲، صفحه ۴۴۰

بناغلی شالیزی درین نوشته به صورت قطعی حکم نمی کند که نوشته ای به نام "سقوط امان الله" از اوست، اما واضح است که منشی علی احمد هم منشی شاه امان الله بود و هم نگارنده این نوشته. به این صورت: "ارواح شاد علی احمد خان با دانشی که حاصل نموده بود در آغاز کار به حیث مرزا در نزد مرحوم عبدالاحد خان برگید همکاری (کرد) و برگد صاحب از جمله همکاران مهم و قریب مرحوم امیر حبیب الله خان بود. مدتی بعد علی احمد خان به حیث میرزای دفتر (منشی) با مرحوم عبدالکریم خان علومی، نائب الحکومه مزار شریف، شامل کار شد و آهسته آهسته شهرتی کسب نمود."

"بالاخره در عهد شاه امان الله مرحوم در دربار شاهی به حیث میرزای دفتر شاه و هم به اسم منشی که اصطلاح منشی به آمر دفتر و میرزای دفتر (در آنوقت) استعمال می شد [ایفای وظیفه می نمود] و منشی علی احمد خان الی ختم پادشاهی با امان الله خان باقی ماند."

"در وقتی که جنگ داخلی (سال سقاوی) که شاه امان الله خان مجبور به ترک وطن شد، منشی صاحب به همراهی شاه نیز از وطن یکجا خارج و در کویت رهسپار شدند. قرار می گویند منشی صاحب در موقعی که شاه امان الله خان با اعضای فامیل از کویت به ایتالیه عزیمت نمودند، به تحت نظارت انگلیس ها در قونسلگری شان باقیماند. در همین وقت کدام اثری به نام سقوط امان الله ... تحریر و تایپ شده در قونسلگری و بالاخره این اثر تایپ شده به آرشیف لندن سپرده شد."

"ریبه ستیوارت" نویسنده کتاب "آتش در افغانستان" بدون آنکه از احمد علی اسمی ببرد، از منشی شخصی شاه (Private Secretary) یاد آوری نموده و این زمانی است که پادشاه و منشی علی احمد در نزدیکی های شالیز در جایی از غزنی بودند.^(۲)

من در رساله ام منشی علی احمد را صاحب معلومات دقیق دانسته بودم. خصوصاً در مورد غزنی. ولی از ذهن شاعلی زمانی این حکم تراوش می کند که: "میرزا علی احمد خان مومند از غزنی، نه منشی دربار بود و نه دارای معلومات دقیق." او پروای آنرا ندارد که آیا این حکمش، آنهم یک حکم قاطع، بر واقعیت استوار است یا خیر. همچنان وی به این هم وقعی نمی گزارد که با این حکمش تمام نوشته خودش بی اعتبار می شود. مگر او می خواهد به دهم خود با این حکمش ثابت نماید که نوشته، از سکرتر انگلیس ها، محبوب علی است و در اصل به ضد شاه امان الله نگاشته شده است. وی پروای این را هم ندارد که در آن وقت برای محبوب علی امکان نداشت این نگارش را انجام دهد، چون وی در زمان رسیدن شاه امان الله به غزنی، به قصد کابل، در افغانستان نبود. سفارت هند برتانوی در کابل به تاریخ بیست و پنجم فبروری بسته و اعضای آن روانه هند شده بودند در حالیکه شاه امان الله درست یک ماه بعد به تاریخ بیست و پنجم مارچ از کندهار عازم کابل گردید و چون در غزنی خود را در گرفتن دوباره تخت کابل ناکام دید، عقب نشست و در آخر ماه می با خانواده خود و بسیاری دیگر به شمول منشی علی احمد توسط چندین موتر به کویت رفت. این اوراق در مورد "سقوط امان الله" یا در سال ۱۹۲۹ و یا در سال ۱۹۳۰ نوشته شده اند، یعنی در زمانی که منشی علی احمد در آنجا بود ولی محبوب علی در آنجا نبود. زمانی فکر نمی کند که اگر این نوشته جعل

^۲ ریبه تیلی ستیوارت، آتش در افغانستان، چاپ دوم، ناشر، بونیورسل، ۲۰۰۰ صفحه، صفحات ۵۵۸ و ۵۶۰

برتانوی به ضد شاه امان الله می بود، باید در همان وقت به فارسی و انگلیسی نشر و مردم را از آن آگاه می ساختند. در حالیکه این نوشته را محققین در همین سال های اخیر از آرشیف ملی هند به دست آورده اند. تأریخپوه لودویک ادمک در اثری که در سال ۱۹۷۴ به نشر رسانیده است از آن یاد کرده است، نه در اثری به نام «تأریخ دیپلوماتیک افغانستان ۱۹۰۰-۱۹۲۳» که در سال ۱۹۶۷ نشر گردیده است. وی این نوشته را به قلم منشی، به نام «یادداشت سری و سیاسی» نشان میدهد که "سکات" برتانوی آنرا به نام «سقوط امان الله» به انگلیسی برگردانده است. تبدیل عنوان نوشته از جانب "سکات" (۲) قابل تعجب دیده می شود، ولی محتویات آن همانست که در نوشته های نویسندگان افغان همان وقت بیان گردیده است.

اگر برتانویان در مورد تأریخ افغانستان جعل کرده اند، آنرا در همان وقت، و به کثرت انتشار داده اند. یکی از مهمترین این جعلیات، **جلد دوم تاج التواریخ** است که از آن به صورت خاص در مورد خط دیورند به نفع خود استفاده زیاد برده اند. در این مورد در آینده مفصلاً گپ خواهم زد. دیگر اینکه عقل سلیم باور کرده نمی تواند که برتانوی ها یک نوشته جعلی را برای مأمورین خود تهیه و آنرا در آرشیف خود نگهداری کنند. مهم این است که موضوعی چنانی در نوشته منشی علی احمد نیست که در آثار دیگر از آن یاد آوری نشده باشد. این نوشته چنان منسجم و دقیق است که علمیت و معلومات وسیع نویسنده را به نمایش می گذارد. در مورد **دوره امان الله، زمانی این نوشته را "راپور استخبارات انگلیس" و رساله مرا که تا حدی از روی آن تهیه گردیده به نام "تبلیغات پر از فتنه انگلیس ها" می شمارد.**

این دشمن راستی و صداقت خود را به نام داکتر هم یاد می نماید، اگر چه تصدیقنامه "تحصیلی" اش فوق لیسانس است ولی "داکتری" ندارد.

موضوع جدید دیگری که **زمانی** از قول من می گوید اینست که: "هزار ها انسان بدون محکمه به دست غازی امان الله به قتل رسیده اند". این بیان از من نیست و شاه امان الله هزاران نفر را به قتل نرسانیده است آنهم به دست خودش. در دوره او بسیار انسان ها کشته شدند: تقریباً چارده هزار در جنگ خوست و کمتر از آن در جنگ های شینوار، کوهدامن، کوهستان، غرب شهر کابل و دور و اطراف غزنی. ولی تعداد آنهایی که بدون محاکمه و به حکم شاه اعدام شده باشند، انگشت شمار و کسان با نفوذ بودند که در سقوط وی اثر مستقیم و یا غیر مستقیم داشته اند. قبل از ذکر از آنها باید بگویم که در رساله ام گفته ام که "در طول دوره چیزی کمتر از ده سال شاه، هیچ افغانی به جرم اظهار نظر سیاسی اش زندانی نشده است و آنهایی که به امر مستقیم و یا غیر مستقیم او اعدام گردیده اند، در اصل به مقصد استحصال و یا استحکام قدرت بود، که در نتیجه خودش ناکام و به خروج از وطن وادار گردید.

در زمره قربانیان ممتاز، یکی از اولین ها، پدر شاه امان الله بود، قاتلش که به احتمال غالب شجاع الدوله غوربندی بود، با افتخار به دوستانش می گفت که او امیر حبیب الله را به انتقام کاکایش جوهر شاه غوربندی که به حکم امیر اعدام شده بود، کشته است. شجاع الدوله غوربندی در وقت شاه امان الله در مقام های بلند رسمی کار می کرد. شخص دیگر از قربانیان ممتاز سردار نصرالله خان، کاکای شاه امان الله بود، که به اثر شفاعت نامبرده به برادرش امیر

^۲ لودویک ادمک، امور خارجه افغانستان تا نیمه قرن بیستم، روابط با اتحاد شوروی، جرمنی، برتانیه، پوهنتون اریزونا، نوسان، ۱۹۷۴، ۴۹

حبیب الله، امان الله و مادرش از خطر مرگ رهایی یافته بودند. وی با وجودی که بعد از کشته شدن برادرش به عوض او در جلال آباد امیر انتخاب گردیده بود ولی فوراً به نفع امان الله که در کابل امیر انتخاب شده بود از امارت دست کشید. نصرالله خان به این فکر که در آنجا زندگی اش تأمین بوده و با برادر زاده ئی که از مرگ نجاتش داده بود همکاری خواهد نمود، با خاطر آسوده روانه کابل شد. او وقتی به بتخاک رسید به امر امیر امان الله بندی گردید. ملا فیض محمد که مخلص خانواده امیر عبدالرحمن خان بود، از قول بزرگان و سران قومی مشرقی می گوید که: "... پس از یک سال در شب جمعه، اول رمضان به بدترین احوالی، او را در محبس به خپه کردن هلاک فرمود و بعد از آن به امور خلاف شعایر اسلامی پرداخته، تغییر روز جمعه و بی ستری مستورات و بعضی قوانین بر خلاف شرع نمود." (۴) مترجم این اثر داکتر "رابرت میک چیزنی"، این بیان را چنین می نویسد: حدود یک سال بعد از زندانی شدن نصرالله، در نهم ماه می سال ۱۹۲۰ امان الله بعد از نشئه شدید حکم قتل او را صادر نمود و بعد از آن سیاست هایی را در پیش گرفت که خلاف عنعنات مسلمان ها بود. (۵) ازین هم ثقه تر روایتی است که یکی از اعضای موجوده خانواده شاه امان الله (به شرط محفوظ بودن نامش) برایم گفت که سردار نصرالله به امر شاه امان الله مسموم گردیده از بین برده شد. سردار نصرالله یک مذهبی محکم بوده قران شریف را حفظ کرده بود و به طور خاصی در میان علما و سران مشرقی از نفوذ برخوردار بود. یکی از عوامل بغاوت ملای لنگ همین موضوع است. در داخل شهر کابل چنان طرفدارانی داشت که می خواستند شاه امان الله را به انتقام او در راه پغمان ترور نمایند. آنها درین پلان شان نا کام شده و دستگیر گردیدند. در ابتدای حکمروائی پادشاه امان الله، از بین بردن میرزا محمد حسین خان به حکم او بود. نامبرده از زمان امیر عبدالرحمن خان در مقام های بلند کار کرده و به نام مستوفی الممالک صاحب نام بزرگ و در استقرار حکومت امیر نام کشیده بود. او مقرب امیر حبیب الله خان نیز بود چنانچه به او خبر داد که امان الله و مادرش به ضد او نقشه دارند. اما او تنها در امور حکومتی نفوذ داشت. شاه امان الله تمام جایداد او را در قلعه مراد بیک ضبط و آنرا برای محمد ولی خان دروازی بخشید، مأمور عالی رتبه ای که با وی بسیار زیاد نزدیک بود.

کشتار دیگری با رقم زیاد از مردم پکتیا در ماه می سال ۱۹۲۵ بعد از یاغی شدن خوست بود. پادشاه امر کشتن پنجاه و سه اسیر را داد در مجموع در جمله اسیران هزار زن، اطفال، چند صد نفر جوان و سران قومی شامل بودند. (۶) وزیر تجارت عبدالهادی داوی به پادشاه عرض نمود که "بهتر است این محکومان به اعدام محکمه شده و بحکم قاضی کشته شوند. پادشاه با کمال خشونت و غرور گفت: مگر نمیدانی که من نواسه عبدالرحمن ام." (۷) این روایت از

۴ فیض محمد هزاره، تذکر الانقلاب، مدون داکتر حفیظ الله شریعتی (سحر)، ناشر انتشارات میچید، محل نشر و چاپ نامعلوم، ۱۳۹۳/۲۰۱۳، ص ۶۱. دکتر سحر نمی گوید که نسخه اصلی و یا نقل آنرا از کدام منبع به دست آورده و نسخه اصلی آن در کجا است. محل نشر آن هم واضح نیست. در هر حال این اثر به ارزیابی مفصل ضرورت دارد، که متأسفانه این جای آن نیست. از نویسندۀ محترم سعد الدین شیون تشکر، که این اثر را فرستاده آنهم در وقت خوب

۵ میک چیزنی، کابل در محاصره، ناشر، مارکوس واینر، پرنسین، ۱۹۹۹، ۹۲، این اثر تذکر الانقلاب فیض محمد است، که میک چیزنی از روسی به انگریزی ترجمه نموده، که بعضاً تبصره هایی از خود و یا مترجم روسی را هم ذکر نموده. این ترجمه جمله به جمله نه، بلکه بیان کوتاه مفاهیم است. اما میک چیزنی یک مترجم طالب العلم و امانتکار است.

۶ ادمک، (۱۹۷۴)، اثر ذکر شده، ۸۹، ۹۰

۷ عبدالحی حبیبی، جنبش مشروطیت در افغانستان، سازمان مهاجرین مسلمان افغان، چاپ دوم، ۱۹۹۹، ۱۷۳

شادروان عبدالحی حبیبی در اثر "جنبش مشروطیت" اوست. این تراژیدی برای هر دو جانب تلفات مالی و جانی در بر داشت و یک کدک ۸۰۰ نفری از جوانان فدائی به کلی تلف گردید. پکتیاوال ها از حکومت و پادشاه چنان ناراضی گردیدند که بعداً ایله جاری های شان در جنگ های کابل، در جانبداری از پادشاه بسیار ناراضی کردند، تا جائیکه میرغوث الدین سرکرده ایله جاری های احمدزی به روی عساکر حکومتی آتش کشوده صحنه را گزاشته و یاغی شدند. شاه امان الله قبل از سفر شش ماهه اش به خارج به کندهار رفته و در آنجا یک تعداد نا معلوم بزرگان را به اتهام مغشوش ساختن امنیت به اعدام محکوم نمود. تعداد افراد باید زیاد بوده باشد که پادشاه بعداً می گوید "مثلی که من به کندهار برای کار نه بلکه برای قصابی آمده بودم." قربانی های دیگر اعدام های پادشاه، چند نفر قاضی بود که نمی خواستند فتوایی را در مورد روی لچی زن ها که پادشاه از آنها خواسته بود صادر نمایند. رهبر اینان قاضی بزرگ اسبق، عبدالرحمن پغمانی بود. آنها به منظور تحریک کردن و یاغی نمودن مردم به پکتیا رفتند، ولی در عمل شان ناکام و خود را داوطلبانه به حکومت تسلیم نمودند، نه اینکه به هند رفته و از حکومت برتانوی هند درین راستا طالب کمک شوند. پادشاه آنها را برای محاکمه به دیوان حرب وزارت حربیه سپرد. اعضای دیوان به شمول وزیر حربیه، افسران بلند رتبه نظامی بودند. وزیر حربیه و یک کدک مشر خواهان اعدام بودند، و بعد از یک ماه محاکمه به استثنای محمد صادق مجددی و برادرزاده اش معصوم مجددی که زندانی گردیدند، همه به اعدام محکوم شدند. قاضیان محکوم که به روایتی نه نفر می شدند در محضر عام در سیاه سنگ اعدام گردیدند. محکمه قاضیان در دیوان حرب توسط افسران نظامی یعنی از طرف شعبه اجرائیه بود، نه توسط قاضیان قضائیه. در افغانستان معاصر این اولین باری بود که یک عده قاضیان اعدام گردیدند، که این مسئله "قدم اولی بود برای بغاوت داره نی های شینوار و کوهدامن" که به اثر آن یک چند تن از افسران عالی رتبه فوراً استعفی نمودند.

حکم اعدام عجولانه و بدون سنجش شاه امان الله در مورد حبیب الله کلکانی بسیار اثر ناک ثابت گردید، که نتیجه آن ختم حکمرانی خاندان او بود. این واقعه مستلزم یک اندازه تفصیلات می باشد. در جبل السراج، رئیس تنظیمیه، علی احمد لودی به هدایت پادشاه با حبیب الله و سید حسین چاریکاری به یک تفاهم رسید. آنها در مقابل امتیازات عیدیه قبول نمودند که از ایجاد نا آرامی ها دست کشیده و در تحکیم امنیت با حکومت همکاری نمایند. آنها به طرف کابل رهسپار گردیدند تا به خدمت حکومت کابل شروع نمایند. ولی از آنجائی که پادشاه قبلاً ملای لنگ را با وجود دادن وعده مأمونیت اعدام نموده بود، حبیب الله به این فکر شد که نکند سرنوشت او هم همچنان باشد. پس در سرای خواجه، جائیکه به نیت رفتن به کابل رسیده بود، در تلیفون با پادشاه به نام علی احمد گپ زد تا از نیت پادشاه در مورد خود آگاهی یابد. باقی را به زبان فیض محمد که از زبان حبیب الله حکایت می کند بشنوید: "اکنون که با پسر سقا عهد کرده او را به دست آورده ام، چي معامله کنم [؟] و امیر امان الله خان امر سر زدن و هلاک او نمود. او که خود را علی احمد خان اظهار کرده بود، عرض کرد که در صورت عهد و پیمانی که در میان نهاده شده است، چگونه در اعدام او اقدام ورزیده شود؟ و امیر امان الله خان اینرا شنیده فرمود، که: با تو عهد کرده، نه با من. زنده اش مگذار و چون پسر سقا اسرار درونی امیر امان الله خان را نسبت به خود کشف کرد، به همان تلیفون که سرگرم مکالمه بود، اظهار راستی کرده و خود را پسر سقا گفته، مخاطبانه لب به دشنام زن و زوجه امیر امان الله خان ... کشوده از وصول و حمله خود در کابل بیم داده، گفت: در وقت حاضر آمدنم خواهی دید، آنچه دید. و امیر امان الله خان از این گفتار او که از روی معاهده وعده ای جانبداری محمد ولی خان وکیل و غیره وزرای خاص و بزرگان

کابل که با اطمینان خاطر با زبان خود اظهار نمود، و هم از ماجرای خیانت وزرای خود بی خبر بود، از خشم متغیر گردید، تلفون را به غیظ بر روی میز زده هیچ نگفت.^(۸)

نویسنده عزیز هندی نیز این مسأله را کم و بیش همین طور بیان می کند و میگوید که با در نظر داشت اعدام ملای لنگ، حبیب الله می خواست به حيله ای نظر پادشاه را در مورد خود بداند. لذا در راه رفتن به کابل از سرای خوجه به حضور پادشاه تلفون کرد و وقتی پادشاه پرسید که کی گپ می زند، بچه سقو جواب داد، "رئیس تنظیمیه شمالی احمد علی" و باز به پادشاه گفت که بچه سقو الان در دستش است و در اطاق روبروی در بین پهره داران نشسته است. و پادشاه هر سلوکی را که لازم می بیند امر کنند. با این گپ غازی امان الله با صدای هیجانی جواب کرد [داد] که این سگ را فوراً به آغوش مرگ بسپار، سرش را ببر و به کابل روان کن [بفرست]. با این گپ بچه سقو خود را معرفی نموده و با بد و بیراه گفتن به پادشاه تلفون را رها نمود.^(۹)

مؤلف "ریبه ستیوارت"، "ابراهیم عطائی"، "سید رسول رساء" و "غلام محی الدین انیس" نیز در آثار خود ازین ماجراء یادآوری نموده اند ولی کوتاه. منشی علی احمد، که زمانی اوراق او را راپور استخبارات انگلیس می داند، ازین موضوع یاد نکرده است.

به هر حال این واقعه حدود ۱۲ دسمبر سال ۱۹۲۸ رخ داده است و اثر فوری آن اول محاصره و بعداً تصرف جبل السراج توسط سید حسین و هجوم حبیب الله به کابل بود. پادشاه یک ماه بعد به روز ۱۴ جنوری سال ۱۹۲۹ دست از پادشاهی کشید که این حوادث بعداً بیان خواهد گردید.

چون قدرت امیر حبیب الله پدر و امیر عبدالرحمن، نیکه شاه امان الله به قانون محدود نبود، هردو زورمندی و مطلق العنانی می کردند و افغانان زیادی به حکم شان اعدام شده اند. عجیب این است که شاه امان الله با وجود یکه در عصر او در افغانستان به همکاری متخصصین افغان و ترکی برای بار اول قوانین و مقررات تحریر گردید اما باز هم مثل پدر و پدر کلانش زورمندی می نمود. در عصر او قانون اساسی نیز نوشته شد ولی در آن، با وجودیکه محدودیت قدرت شاهی یکی از اساسی ترین خواسته های مشروطه طلبان بود، قدرت بدون حد و ی محدود نگردیده بود. پس گفتار من که در یکی از گردهم آئی ها اظهار نموده بودم به جاست که: آنقدر افغان های که در دوران امیر عبدالرحمن و امیر حبیب الله و پادشاه اعدام شده اند در دوران تمام پادشاهان و امیران سلف شان در افغانستان معاصر اعدام نگردیده اند. خلاصه همه اینها یک فوج منظم، دایمی، متکی به خود و غیره وسایل به شمول پول نداشتند که بتوانند چنین زورمندی را مرتکب گردند. این امیر عبدالرحمن و امیر شیر علی بودند که برای بار اول در افغانستان یک فوج منظم را تنظیم نمودند و باز امیر عبدالرحمن با ازدیاد مالیات و در مجموع با ازدیاد عواید حکومت، ثبات و بقای یک فوج منظم و دایمی را یقینی ساخت که در اساس تا به حال همانطور باقی مانده است. قبل از عبدالرحمن خان عواید حکومت که قلم بزرگ آن مالیات زمین بود، آنقدر کم بود که حکمرانان نمی توانستند فوج دایمی داشته باشند. آنها تا اندازه زیادی محتاج مشران قومی بودند که عندالضرورت "ایله جاری" تهیه نمایند. در آنوقت به نام "جم بست" بر اقوام مالیه کم و معین حواله می گردید که آنها از طریق مشران قومی به حکومت می رسید. امیر

^۸ فیض محمد، اثر یاد شده، ۱۷
^۹ عزیز هندی، یاد اثر یاد شده، ۲۴۵

عبدالرحمن به استثنای درانی ها بالای تمام اقوام، و در واقع به روی تمام زمین های مزروع مملکت مالیه ئی به نام "سه کوت" که یک سووم حاصلات می شد حواله نمود. عواید از این درک زیاد بود که در مقابل آن مردم در تمام ملک برخاستند ولی حکومت آنها را به زور نظامی و همین طور قوای "ایله جاری" سرکوب نموده و توانست تمام مملکت را توسط مأمورین خود مستقیماً اداره نماید. افغانستان قبل از او برای دفاتر، تعمیرات حکومتی و محبس رسمی نداشت، که این و آن به شمول محبس دهمزنگ در زمان او آباد گردید. به اساس همین اجراءات و غیره بود که امیر عبدالرحمن برای اولین بار حکومت مرکزی را تنظیم و پایدار ساخت، که شکل اصلاح شده و عصری آن تا اکنون ادامه دارد. در عصر او بود که به اساس موافقات بین المللی تحدید تمام سرحدات افغانستان تکمیل و نشانی گردید. در نتیجه افغانستان سر بلند به جهان معرفی گردید. لذا امیر عبدالرحمن مؤسس دور دوم افغانستان معاصر شمرده شده می تواند.

اینجا بر می گردیم به شاه امان الله. شاغلی عبدالرحمن زمانی ادعا می کند که "دولت انگلیس ده سال زحمت کشید تا دولت امانیه را با پروگرامش معدوم کند." فکریست بسیار عجیب و جمله ئی است بسیار عجیب! اولاً به افاده "دولت انگلیس" توجه به کار است. "دولت انگلیس" یعنی چی؟ این افاده نه از حاکمیت برتانیه بالای هند و نه در برتانیه از حکومت برتانوی و یا به طور دقیق افاده سلطنت متحد را می کند. این صرف یک افاده عامیانه و پروپاگندی است. او باید دانسته گردد که "دولت انگلیس" یک مفهوم مجرد است، و یک مفهوم مجرد، مفهوم مجرد دیگری را مثل "دولت امانیه" از بین برده نمی تواند. انسان های مشخص و دینامیک است که به این کار ها دست می زنند. وی باید ثابت کند که طی این ده سال، برتانوی ها کدام کار های کرده اند که حکومت امانی را معدوم نمودند. اصلاً استعمال کلمه "دولت" درینجا بی جا بوده کار نافهمان است. برای اینکه عنصر اساسی ئی دولت، ملت و یا مردم است که کسی آنها را "معدوم" کرده نمی تواند. عبدالرحمن زمانی به این خوش است که از الفاظ چرب استفاده نموده و احکام بی اساس صادر نماید بدون اینکه به معنی و عواقب آن توجه کند و یا به آن بفهمد.

ادامه دارد